



تعدد معنا در قرآن پژوهی ابوزید*

محمد بهرامی

استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

چکیده:

نصر حامد ابوزید، قرآن پژوه مصری، مطالعات بسیاری در موضوع هرمنوتیک داشته و در جای جای آثار خویش از نظریه هرمنوتیک‌های مطرح در راستای فهم و تفسیر آیات وحی سود برده است. یکی از مباحث هرمنوتیک که در آثار ابوزید نه به صورت صریح، بلکه به صورت ضمنی طرح شده است، دیدگاه تعدد معناست. ابوزید با برجسته نشان دادن نقش مفسر و پیوند دادن معنا به مفسر، پیش فرض‌ها و نقش آنها در فرایند فهم، دو مبنای اصلی نظریه تعدد معنا را پذیرفته و بی‌آنکه تصریحی به تعدد معنا داشته باشد، در عمل در شمار طرفداران تعدد معنا قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها:

هرمنوتیک / معنا / ابوزید / وحدت معنا / تعدد معنا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۸، تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۹/۱۰.





مقدمه

نصر حامد ابوزید در جای جای آثار خویش شماری از مباحث مهم و کلیدی هرمنوتیک را به‌گونه آشکار و پنهان در فهم و تفسیر آیات وحی به کار گرفته است. برخی از مهم‌ترین این مباحث عبارتند از: ادغام افق‌ها، تفاوت معنا و مغزی، پیش‌فهم‌های مفسر، قرائت درست و نادرست و ...

یکی از مباحث مهم هرمنوتیک که بسیار مورد توجه ابوزید قرار گرفته است، بحث تعدد معناست. پرسش اصلی این بحث درباره واحد بودن یا تعدد معنای متن است. ابوزید این بحث را در مورد معنای قرآن نیز به‌کار گرفته، قرآن را چند معنا خوانده و دلایلی برای اثبات مدعای خویش عرضه می‌دارد.

بحث تعدد معنا در نگاه ابوزید تاکنون مورد بحث و پژوهش قرار نگرفته است، از این‌رو نوشتار پیش رو نخستین پژوهشی است که در این زمینه صورت گرفته است.

وحدت یا تعدد معنا در هرمنوتیک

یکی از مباحث مهم و کلیدی معرفت‌شناسی متن، بحث تک‌معنایی و چندمعنایی متن است. در این بحث دو نظریه اصلی وجود دارد.

نظریه نخست

شماری متن را تک‌معنا می‌دانند و تعدد معنا را در مورد هیچ یک از متون باور ندارند. برای نمونه، ارسطو متن را تک‌معنا می‌بیند و نظریه دلالت خویش را بر تک‌معنایی متن استوار می‌سازد. (نیچه و دیگران، ۱۱۰)

مارتین کلاونیوس، فیلسوف و الهی‌دان مسیحی نیز طرفدار سرسخت تک‌معنایی متن است و معنای متن را در مراد و نیت مؤلف می‌جوید. مارتین مراد صاحب متن را واحد می‌داند و در نتیجه به حکم این‌همانی نیت و معنا، معنای متن را واحد می‌خواند:

«آثار نوشته شده و گفته‌های مردمان یک نیت دارد: خواننده یا شنونده





به‌گونه‌ای کامل آنچه را که نوشته یا گفته شده، دریابند. یک گفته یا اثر نوشتاری آنجا به‌گونه‌ای کامل در خور فهم است که چنان ساخته شود و شکل گیرد که نیت مؤلف بر اساس قاعده‌های روان‌شناسی برای مخاطب شناخته شود؛ حال اگر کسی چیزی از گفته‌های گوینده یا نیت او درک نکند، یا اگر کسی چیزهایی بیش از آن درک کند که گوینده و مؤلف در صدد بیان آن بوده است، می‌توان ادعا کرد که گفتار یا نوشتار قابل درک نبوده است.» (احمدی، ساختار و تأویل متن، ۵۳۵/۲)

شلایر ماخر، بنیان‌گذار هرمنوتیک رماتیک نیز با وجود مخالفت با نیت و مراد نویسنده، مدافع جدی تک‌معنایی متن است. او «ذهنیت مؤلف» و «تمام زندگی مؤلف» را جایگزین نیت و مراد نویسنده می‌کند، ذهنیت نویسنده را واحد می‌داند و به حکم این‌همانی ذهنیت و معنا، مدعی تک‌معنایی متن می‌گردد. پس از ماخر، دیلتای از پذیرش ذهنیت مؤلف به‌عنوان هدف هرمنوتیک سر باز می‌زند و چون هرمنوتیست‌های نخست، هدف مفسر را نیت مؤلف می‌خواند: «هدف اصلی هرمنوتیک، درک کامل‌تری از مؤلف است، آن‌سان که او خود را چنین درک نکرده است.» (همان)

در ادامه، هرش نظریه تک‌معنایی متن را پی گرفته و دیدگاه تعدد معنا را نقد می‌کند. او مانند پیشینیان خویش معنا را نیت نویسنده دانسته و با کشف نیت مؤلف، معنا را می‌جوید. در هرمنوتیک هرش، نیت مؤلف بهترین ملاک تشخیص معنای درست از نادرست است:

«نیت مؤلف باید معیاری باشد که به‌وسیله آن، اعتبار یا صحت هر تأویل (توضیح معنای هر عبارتی) سنجیده شود.»

او سپس مدلل می‌سازد که این نیت موجودی معین است که درباره آن می‌توان شواهد عینی جمع آورد، از این‌رو وقتی که شواهد در دست باشد، می‌توان به تعیین معنای آن پرداخت و این معنا به‌طور کلی معتبر شناخته خواهد شد. (پالمر، ۷۰)

هرش استقلال «معناشناختی»^۱ را که مشترک میان هرمنوتیک هایدگر، نقد نوین آنگلو آمریکایی و بسیاری از ناقدان ادبی و فیلسوفان معاصر است، برنمی‌تابد





(کوزنز هوی، ۷۵). او هرچند تغییر اهمیت اثر را در گذر زمان و در چارچوب قلمرو یا زمینه‌های گوناگون تفسیری می‌پذیرد، اما یگانه معنای بنیانی اثر را ثابت می‌شناسد. معنای متن - که بر اساس این نظریه، همان معنای مورد نظر و مراد مؤلف است - به منزله چیزی نامتناقض با خود، معین و قابل بازتولید (یعنی چیزی که بیشتر اشتراکی است تا خصوصی) معرفی می‌شود. (همان، ۷۷)

در هرمنوتیک هرش، هر متن یک معنا دارد و یک دلالت. معنا، لفظی آن چیزی است که مؤلف قصد بیان آن را داشته و دلالت، رابطه‌ای است که میان معنای لفظی متن و چیزی دیگر تشخیص داده می‌شود. معنا، موضوع فهم و تفسیر است و دلالت موضوع قضاوت و نقد. معنا قصد مؤلف است، ساخت معنا فهم است و توضیح معنا تفسیر.

بر این اساس، اختلاف مفسران در هرمنوتیک هرش در توضیح فهم خویش از متن است، نه آنکه ایشان در فهم متن اختلاف داشته باشند که اگر این گونه باشد، بایستی به تعدد معنا و در نتیجه تعدد نیت و مراد مؤلف معتقد باشیم. در صورتی که نیت واحد است و در نتیجه، معنا و فهم واحد خواهد بود. (همان، ۷۹)

هرش معتقد است که تعدد معنا سبب می‌شود که ما ملاکی برای سنجش یک تفسیر نداشته باشیم، چه اینکه:

«اگر هویت یک معنا قابل تغییر باشد و به واقع نیز تغییر کند، آن‌گاه هیچ ملاک و معیاری وجود نخواهد داشت که بر اساس آن بتوانیم قضاوت کنیم که آیا با همان معنای واقعی در هیئتی مبدل روبه‌رویم، یا با نوعی معنای جعلی که صرفاً ظاهر معنای مورد نظر ما را دارد. هرگاه بپذیریم که مشخصات یک معنا قابل تغییر است، دیگر راهی برای یافتن سیندرلای حقیقی از میان انبوه مدعیان وجود نخواهد داشت. در اینجا دیگر کفش بلورین مطمئنی برای آزمودن افراد وجود ندارد؛ زیرا آن کفش قدیمی دیگر اندازه پای سیندرلای جدید نیست. برای مفسر، فقدان یک اصل هنجاری ثابت، معادل نامعین بودن معناست.» (همان، ۸۴)

هرش معتقد است که معنا متعین است و متن تنها یک معنا را برمی‌تابد، چه اینکه در نظرگاه او، معنا امری مربوط به آگاهی است، نه کلمات. بنابراین همان





معنایی که مؤلف خواهان انتقال آن است، معنای متن خواهد بود و چون معنای مورد نظر مؤلف واحد است، بنابراین متن تنها یک معنا را برمی‌تابد.

مفسران در درک خود از متن باید کاملاً مطیع خواست مؤلف باشند؛ زیرا معنای کلام او همان معنایی است که مؤلف خواهان انتقال آن است. پیش‌فرض هرش به‌روشنی نظریه‌ای از معناست که معنا را با اراده و خواست یک عامل روان‌شناسانه مرتبط می‌سازد. این موضع، وی را در برابر نظریه‌های مهم رایج در زمینه معرفت‌شناسی و نقد ادبی قرار می‌دهد؛ نظریه‌هایی که وجود چنین رابطه نزدیکی میان قصد و معنا را نفی می‌کنند. مفهوم معنا خود نیازمند تجزیه و تحلیلی دقیق است. (همان، ۸۶)

در نظرگاه هرش، تعریف معنای لفظی چنین است: «هر چیزی که شخصی قصد کرده آن را توسط دنباله‌ای از نشانه‌های زبان‌شناختی انتقال دهد؛ چیزی که می‌تواند به وسیله آن، نشانه‌های زبان‌شناختی به دیگران انتقال یافته، اشتراکی گردد.» (همان) عینی‌گرایان مفهوم هرمنوتیکی فهم متفاوت را رد می‌کنند؛ زیرا می‌پندارند بدین ترتیب، فهم اعصار گذشته و دستاوردهای فرهنگی به‌صورت عینی - یعنی به نحوی مستقل از ارزش‌ها و ملاک‌های عصر حاضر - اصولاً ناممکن می‌گردد. البته عینی‌گرایی را می‌توان به‌عنوان تلاشی صرف برای فهم گذشته، به‌صورتی که گذشته خود را می‌فهمید، توصیف کرد. (همان، ۱۲۶)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مبانی نظریه نخست

نظریه تک‌معنایی متن بر مبانی خاصی استوار شده است که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

الف) پیوند معنا با مؤلف

یکی از مبانی اصلی و اساسی طرفداران تک‌معنایی متن، ارتباط میان مؤلف و معناست. ارتباط میان مؤلف و معنا به چند شکل درخور تفسیر و تحلیل است:

الف) ارتباط مراد و نیت صاحب متن با معنا.

ب) ارتباط ذهنیت پدیدآورنده متن با معنا.





ج) ارتباط تمام زندگی مؤلف با معنا.

بسیاری از محافظه‌کاران هرمنوتیک، شکل نخست را انتخاب کرده و معنا را همان نیت و مراد به‌عنوان امری آگاهانه می‌شناسند. در برابر گروه یاد شده، برخی به مخالفت با نیت به‌عنوان امری آگاهانه پرداخته و دلایلی بر محال بودن شناخت مراد نویسنده عرضه می‌دارند. برای نمونه، شلایر مآخر در شمار کسانی است که نیت و مراد را معنای متن نمی‌بیند و دو دلیل بر ناممکن بودن دسترسی به مراد و نیت نویسنده بیان می‌دارد: ۱- نبود اسناد و مدارک یا ناچیز بودن شواهد و مستندات تاریخی دال بر نیت پدید آورنده متن. ۲- احتمال شکل‌گیری تمام یا بخشی از متن از ضمیر ناخودآگاه مؤلف؛ ضمیری که خود صاحب متن نیز از وجود و تأثیر آن بر اثر غافل است.

هر چند در ارتباط میان معنا و نویسنده نظریات مختلفی ابراز شده است، اما در مجموع تمام کسانی که متن را تک‌معنا می‌شناسند، مؤلف‌محوری پیشه کرده و معنا را در ارتباط با مؤلف می‌دانند.

ب) انکار پیش‌داوری‌ها

یکی دیگر از مبانی نظریه تک‌معنایی متن، انکار پیش‌داوری‌ها در فرایند فهم است. طرفداران تک‌معنایی متن، پیش‌داوری‌ها را مضر فهم معنا دانسته و به‌شدت با حضور پیش‌داوری در فرایند فهم معنا مخالفت می‌کنند.

اسپینوزا برای رسیدن به ذهنیت مؤلف، خواهان حذف همه پیش‌داوری‌ها در فرایند فهم است (اسپینوزا، ۲۳۶). هرش تأکید گادامر و هایدگر بر پیش‌فهم‌ها و اغراق در نقش آنها در فرایند فهم را نمی‌پذیرد و در نقد آن می‌نویسد:

«تاریخی‌گرایان شکاک از این حقیقت که تجارب، مقولات و شیوه‌های تفکر امروزی با تجارب و مفاهیم متعلق به گذشته یکسان نیستند، بیش از آنچه باید، استنتاج می‌کنند. آنها چنین نتیجه می‌گیرند که ما متن را فقط بر حسب مفاهیم خودمان می‌فهمیم. اما این عبارت متناقض است؛ زیرا اگر اصولاً قرار است معنایی لفظی به متن نسبت داده شود، این معنا باید بر اساس خودش تحلیل گردد.» (همان، ۸۱)





به باور هرش، فهم متن کاملاً خشتی و بی‌طرف است و هرگز به مقاصد و دیدگاه‌های اعتباری خود مفسر در باب اهمیت اثر آلوده نمی‌شود. (همان، ۷۷)

همو در فرازی دیگر، بر فهم متن بر اساس خودش و بدون نظرداشت پیش‌داشت‌ها تأکید می‌کند:

«در واقع برای فهم هر کلامی، فهم آن بر حسب خودش نه فقط خوب و مناسب، بلکه مطلقاً ضروری و حتمی است. طرح معانی یک متن در قالب مفاهیم متفاوت ممکن نیست، مگر آنکه متن را قبلاً بر حسب مفاهیم خودش فهمیده باشیم.» (همان، ۸۰)

دیدگاه دوم

در برابر گروه نخست، برخی از تعدد معنا و گروهی از بی‌شماری معنا سخن می‌گویند.

مارتین هایدگر، فیلسوف پرآوازه آلمانی، با نقد مؤلف‌محوری، فهم را از جست‌وجو در ذهن مؤلف جدا کرده، آن را به پیش‌فهم‌های مفسر پیوند زده و به جهت تحول و تعدد پیش‌فهم‌ها، فهم و معنا را متعدد می‌خواند. او ادبیات را ارتقا به آگاهی و رسیدن به جهانی که مؤلف تصویر کرده، می‌داند و از پذیرش ادبیات به‌عنوان بیان اندیشه، حالات و نیت مؤلف سر باز می‌زند. (نیچه و دیگران، ۱۲)

هانس گئورگ گادامر، شاگرد هایدگر، یکی دیگر از طرفداران جدی نظریه تعدد معناست. او متن تک‌معنا را باور ندارد و چندمعنایی متن را امری قطعی و مسلم می‌بیند. به باور او، متن تک‌معنا نیست و می‌توان معانی بسیاری که نامحدود نیز هستند، برای متن ساخت. به باور گادامر، معنا وابسته به فهم خواننده است و فهم خواننده از ترکیب افق معنایی او با افق معنایی متن به دست می‌آید - و چنان‌که در جایی دیگر می‌گوید، ذهن خواننده ضرورتاً ذهنی تاریخی است (همان، ۲۱۴) - و از سویی دیگر، خواننده از آن جهت که موجودی تاریخی است، افق معنایی خاصی خواهد داشت. بنابراین به تعداد خوانندگان متن، افق معنایی خواهیم داشت و در نتیجه در مقام ترکیب افق‌ها، با تعدد بی‌شماری ترکیب روبه‌رو خواهیم شد که هر ترکیب، فهم خاصی به همراه خواهد آورد و معنای ویژه‌ای برای متن خواهد





ساخت. تأکید بر فهم متن از بطن افق تاریخمندی مفسر به معنای تفاوت کلی فهم مفسر با خوانندگان نخست متن نیست، بلکه به معنای آن است که معنای متن در ارتباط با زمان حال و موقعیت هرمنوتیکی مفسر است. (پالمر، ۲۰۳)

بر اساس نظریه تعدد معنا، گادامر فهم ما از افلاطون را متفاوت، نه برتر از دیگران می‌داند. (کوزنز هوی، ۶۴)

ژاک دریدا پایه‌گذار ساخت‌شکنی، وحدت معنا را برنرفته و متن را برخوردار از بی‌نهایت معنا می‌خواند. او معنا را مقدم بر دال نمی‌بیند و هیچ یک از معانی بسیار متن را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد. از نظر دریدا، معنای مبدایی، ثابت و مقدم بر دال یا هدفی از فراسوی آن نیست، بلکه به دالی ذاتاً ناپایدار و بی‌ثبات وابسته است. (نیچه و دیگران، ۱۸)

پل ریکور از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان هرمنوتیک ادبی، معتقد به تعدد قرائت متن است. در نگاه ریکور، فهم متن به معنای قرار دادن جملات یک متن و رسیدن به فهم کل نیست، بلکه فهم متن فرآیندی کل‌گرایانه است؛ به این معنا که متن از آن جهت که متن است، به اشکال گوناگونی درمی‌آید و ما یک ساختار واحد برای متن نداریم. متن کنار هم نهادن جملات ساده نیست، بلکه انتخاب اجزای اصلی و مهم کل است که این انتخاب با داوری انجام می‌شود؛ یعنی یک مفسر برخی عناوین را اصلی و شماری را فرعی می‌داند و مفسر دوم تعداد دیگری را اصلی و بعضی را فرعی می‌بیند. این درست مانند یک کتاب معلق در فضاست (واعظی، ۳۹۲). در نگاه ریکور، هر چند یک متن دریچه‌ای به سوی قرائت‌ها و تفسیرهای متعدد گشوده است، اما این قرائت‌ها با یکدیگر برابر نیستند و آن که محتمل‌تر است، درست‌تر است. (همان، ۳۹۳)

هرچند ریکور برای فرار از غلتیدن در وادی نسبیّت از اعتبار در بحث قرائت‌های مختلف سخن می‌گوید، ولی از تفسیر محتمل دفاع می‌کند و اعتقاد به جداسازی تفسیر معتبر از نامعتبر بر اساس احتمال بیشتر دارد، اما هیچ ملاکی برای سنجش تفسیر معتبر عرضه نمی‌کند.





استنلی فیش، منتقد ادبی نیز تعدد معنا را باور دارد. او بر این باور است که متن هیچ معنای از پیش تعیین شده‌ای ندارد، بلکه معنای آن یکسره محصول نحوه تأویل ماست. هر نوع همسانی میان تأویل‌های ما صرفاً به دلیل داشتن راهبردهای تأویلی مشترک است. (نیچه و دیگران، ۱۶)

برخی از نظریه‌های نقد معاصر نیز یگانه نوع خوانش معتبر یک متن را بدخوانی آن متن می‌دانند. تودوروف با شیطنت گفته است یک متن صرفاً گردشگاهی است که مؤلف، واژه‌ها را و مخاطب، معناها را با خود به آنجا می‌آورد. (همان، ۲۶۹)

مبانی نظریه دوم

نظریه دوم نیز مانند نظریه اول بر مبانی خاصی استوار شده است که بدون آن مبانی، بیان نظریه تعدد معنا بیهوده و لغو خواهد بود.

الف) مؤلف‌گریزی

طرفداران تعدد معنا، اصل مؤلف‌محوری را باطل خوانده، تقدم معنا بر دال را باطل می‌دانند و مخاطب‌محوری و متن‌محوری را پیشنهاد می‌کنند. دریدا معنا را خاستگاهی ثابت و مقدم بر دال یا هدفی از فراسوی آن نمی‌دید، بلکه به دالی ذاتاً ناپایدار و بی‌ثبات وابسته می‌دید. (همان، ۱۸-۱۹)

نگاه دریدا به معنا برآمده از اعتقاد او به تفاوت گفتار و نوشتار بود. او میان گفتار و نوشتار تفاوت می‌بیند و معتقد است که نوشتار ریشه‌ای متمایز از گفتار دارد، و تاکنون این شالوده به دلیل وجه افراطی ما به گفتار، آوا و منطق کلامی آن، بد فهمیده شده است. (همان، ۲۴۰)

امبرتو اکو نظریه مؤلف‌محوری و مخاطب‌محوری را که اولی در پی نیت مؤلف است و دومی نیز برای تطبیق نیت مخاطب بر متن در پی فهم متن است، برنمی‌تابد و می‌گوید:

«من در بعضی از نوشته‌های اخیرم خاطرنشان کرده‌ام که میان نیت مؤلف و نیت

خواننده، امکان سومی هم موجود است، آن هم نیت متن است.» (همان، ۲۷۰)





وی کشف نیت مؤلف را بسیار دشوار می‌خواند و هیچ ارتباطی میان کشف نیت مؤلف و تأویل متن نمی‌بیند. (همان)

هرمنوتیست‌های فلسفی نیز منکر نقش مؤلف در تعیین معنا هستند. هایدگر با کنار گذاشتن سوژه، راه را بر انکار نقش نیت مؤلف در تعیین معنای نهایی، یکه و قطعی متن گشود (احمدی، آفرینش و آزادی، ۱۹) و گادامر نیز معنا را برآمده از امتزاج افق معنایی مفسر و افق معنایی متن دانسته و مؤلف‌محوری را باطل می‌خواند.

ب) پیوند معنا با پیش‌فهم‌های مفسر

طرفداران نظریه دوم از یک سو فهم را به پیش‌فهم‌های مفسر ارتباط می‌دهند و فهم متن بدون پیش‌فهم را ناممکن می‌شناسند، و از سوی دیگر انسان را تاریخی شناخته و فهم او را متأثر از دنیای ذهنی و تاریخی او می‌بینند. برای نمونه، هایدگر از یک سو فهم بدون پیش‌فرض را ناممکن دانسته، پیش‌فهم هرگونه فهمی را نوعی آشنایی و تسلط قبلی یا نوعی پیش‌فهم از کل خوانده است (کوزنز هوی، ۶۰) و معنای متن را برآمده از یک پیش‌داشت، یک پیش‌دید و یک پیش‌دریافت می‌داند (هولاب، ۸۸)، و از سوی دیگر هر فردی از افراد انسان را دارای یک هستی ویژه می‌داند که از زمان و دوره حیات وی برآمده است.

امیلیو بتی نیز حصول فهم بدون پیش‌فهم را ناممکن می‌شناسد و ربط معنا با موضوع و علایق تأویل‌کننده را موضوعیت و از قوانین عام معنا می‌داند. میول‌هال نیز هیچ فهمی را بدون پیش‌فهم امکان‌پذیر نمی‌شناسد. به باور او، در فهم هر موضوعی، وجود پیش‌فهم ضروری است؛ هرچند آن پیش‌فهم بسیار ابتدایی باشد. (نیچه و دیگران، ۳۹۶)

در هرمنوتیک گادامر و هایدگر، فهم اساساً تاریخی است و معنای متن در زمان‌های مختلف به مقتضای شرایط، متعدد است. پیش‌فرض‌ها ثابت و مطلق و پایان‌پذیر نیستند، در نتیجه فهم و معنای متن نیز ثابت و مطلق و پایان‌پذیر نخواهد بود. (احمدی، کتاب تردید، ۷-۸)

گادامر حذف پیش‌داوری در عملیات فهم را ناممکن، پوچ و بیهوده می‌خواند: «تلاش برای حذف مفاهیم شخصی در تأویل نه فقط ناممکن، بل آشکارا کاری





بیهوده و پوچ است. تأویل کردن دقیقاً به معنای بهره‌گیری از پیش‌فهم‌های شخصی خویشتن است، به گونه‌ای که معنای متن برای ما به سخن درآید.» (نیچه و دیگران، ۲۲۷)

در هرمنوتیک گادامر، میان بی‌پایانی معنا با بی‌پایانی پیش‌فهم‌ها ارتباطی عمیق و ریشه‌دار وجود دارد.

وحدت یا تعدد معنا در دانش تفسیر و اصول فقه

در دانش تفسیر و اصول فقه همچون هرمنوتیک، برخی از تک‌معنایی متن سخن می‌گویند و شماری اندک از چندمعنایی متن. آنان که متن را تک‌معنا می‌شناسند، میان معنا و مراد ارتباطی وثیق دیده و این‌همانی معنا و مراد را باور دارند، و کسانی که متن را چندمعنا می‌شناسند، معنا را عام و مراد را خاص می‌دانند.

تفسیرگران قرآن تفسیر را کشف مراد خداوند دانسته^۲ و تمام کوشش خویش را در راه رسیدن به مراد خداوند به‌کار می‌گیرند. استوار بر این نگاه، تفسیر به‌رأی را ناروا خوانده و تفسیر درست آیات را تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر قرآن به روایت معرفی می‌کنند.

در نگاه مفسران، آیات قرآن به سه گروه نصوص، ظواهر و متشابه تقسیم می‌شوند. در نصوص قرآن، مراد خداوند همان معنای متن است و فهم معنا به درک مقصود خداوند می‌انجامد. در ظواهر قرآن معانی متعدد است و از میان معانی متعدد، مراد خداوند همان معنای راجح است. در متشابهات قرآن نیز معانی متعدد است و مراد خداوند به کمک آیات دیگر و حکم عقل کشف می‌گردد.

اصول‌نویسان نیز از تک‌معنایی و چندمعنایی متن سخن می‌گویند و هدف خویش را رسیدن به مراد و مقصود می‌دانند. شماری از اصولیین دلالت متن بر معنا را منوط به احراز اراده متکلم دانسته و به‌شدت از این‌همانی معنا و مراد و وحدت معنا دفاع می‌کنند. در نگاه ایشان، از آن جهت که مراد خداوند واحد است، معنای متن نیز واحد خواهد بود.





گروهی دیگر متن را دارای معنای مستقل از مراد دیده و از دو نوع دلالت تصویری و تصدیقی سخن می‌گویند. در نگاه این جمع، دلالت تصویری متن همان دلالت متن بر «ما وُضِعَ لَهُ» است و دلالت تصدیقی متن، دلالت متن بر مراد متکلم و صاحب متن است. بر اساس این اندیشه، اصول نویسان موضوع یا مبنای اصلی بسیاری از مباحث خویش را مراد متکلم قرار می‌دهند و آنها را در راستای کشف مراد متکلم قرار می‌دهند. برای نمونه اصل در کلام را برابری معنا با مراد صاحب متن می‌شناسند و احتمال نابرابری مراد و معنا را با اصولی چون اصالة الحقیقه، اصالة العموم، اصالة الاطلاق، اصالة الظهور، اصل عدم قرینه و اصل عدم غفلت متکلم و مخاطب از میان برمی‌دارند.

تک‌معنایی و چندمعنایی متن در نگاه ابوزید

ابوزید مانند هرمنوتیست‌ها، وحدت یا تعدد معنا را به بحث و بررسی نمی‌نشیند. او نه آشکارا از تک‌معنایی متن دفاع می‌کند، و نه به صورت صریح، تعدد معنای متن را فریاد می‌کند. اما با طرح نظریاتی که بسیار شبیه مبانی طرفداران نظریه تعدد معناست، از تمایل خویش به نظریه تعدد معنا پرده برداشته و خود را مخالف تک‌معنایی متن جلوه می‌دهد.

برخی از سخنان ابوزید عبارتند از:

الف) در بحث «الثابت و المتحول فی رویا ادونیس للتراث»، از تأثیر شگرف موقعیت و جایگاه فهمنده بر نوع نگاه او به میراث می‌گوید، علاقه جدلی میان گذشته و حال را به بحث می‌نشیند، تأثیر خواسته‌ها و اغراض شخصی فاعل فهم بر فهم را یادآورد می‌شود، از فهم وحید و تفسیر صحیح متن سخن می‌گوید و سخنان گادامر را مستند خویش قرار می‌دهد.

به باور ابوزید، مفسر از جایگاه ثابت، نگرانی‌ها و دل‌مشغولی‌های معاصر خویش، کشف گذشته را دنبال کرده، گذشته را در سایه نگرانی‌های خود فهمیده و مانند یک هنرمند و یک روایتگر، نقش خود را پیاده می‌کند. (ابوزید، اشکالیات القرائه، ۲۲۷-۲۲۹)





ب) نگاه خاص و افق ویژه مفسر، وی را به حقایق تاریخی و داده‌های لغوی بی‌توجه کرده، هدف او تطبیق متن بر نگاه و افق خاص خویش می‌گردد. (همان، ۱۵) دو نظریه یاد شده همانندی بسیار با مبنای دوم نظریه طرفداران تعدد معنا دارد، چه اینکه ابوزید نیز مانند ایشان، معنای متن را به افق و پیش‌فرض‌های مفسر ارتباط می‌دهد و چون افق و پیش‌فرض‌ها را در حال تغییر می‌یابد، معنای متن را نیز متعدد می‌شناسد.

ج) در بحث تفاوت تأویل و تلوین^۳، قرائت درست متن را برنناخته و حکم به درستی نظریه «لا توجد قرائة بريئة» می‌کند:

«و اذا كنا نتفق مع من يذهبون الى القول بانه لا توجد قراءه بريئة» (همو، نقد الخطاب، ۱۴۲)

عدم پذیرش قرائت درست از سوی ابوزید به معنای اعتقاد ایشان به تعدد معانی متن و دوری از نظریه تک‌معنایی متن است، چه اینکه تمامی کسانی که چون ابوزید قرائت بریئه را باور ندارند، در فهم متن معتقد به تعدد معنا هستند و تمام کسانی که قرائت بریئه را باور دارند، در فهم متن، تک‌معنایی پیشه می‌کنند.

د) ابوزید در بحث «تفسیر و تلوین» به نظریه مرگ مؤلف اشاره می‌کند، مانند صاحبان این نظریه، فهم بی‌غرضانه متن را ناممکن خوانده و معنای متن را بی‌ارتباط با نیت و عصر مؤلف می‌داند. وی معنای متن را در ارتباط با فاعل فهم دیده، فهم قاری را متأثر از افق او شناخته و افق او را بسته به زمان‌ها و مکان‌های مختلف متفاوت می‌خواند. او از یک سو فهم را برآمده از افق قاری متن می‌داند و از سویی دیگر، افق را از جهت زمانی و مکانی، تأثیرگذار در قاری و در عین حال در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت دگرگون شناخته و دلالت متن را متأثر از خود می‌کند و در این صورت، در پیوند با فاعل فهم و معرفت‌شناسی او می‌بیند.

دلایل ابوزید در نبود فهم واحد و درست همانندی بسیار با سخنان هرمنوتیست‌های تاریخ‌گرا دارد، به‌گونه‌ای که تصور می‌شود ابوزید محتوای نظریات ایشان را به ادبیات خویش بیان کرده است. گادامر بر تحول پیش‌داوری‌ها، تفکرات و افق مفسر و در نتیجه نسبی بودن فهم تأکید دارد و ابوزید نیز مانند او می‌اندیشد.





ها) ابوزید قرآن را نصی دینی، دارای منطوقی ثابت و مفهومی متغیر و ناپدار می‌شناسد. منطوق ثابت است؛ چه اینکه قرآن مجموعه‌ای از کلمات و جملات ثابت است و مفهوم متغیر است؛ زیرا فاعل فهم همیشه در تغییر و تحول به سر می‌برد. به باور ابوزید، هم‌زمان با نزول قرآن و قرائت پیامبر از آیات وحی، قرآن از مقام نص الهی به مقام فهم (نص انسانی) تنزل یافت. در این مقام، رسیدن به مراد خداوند و فهم برابر با دلالت ذاتی متن، آرزویی دست نیافتنی است و ادعای رسیدن پیامبر به مراد خداوند، خداانگاری پیامبر یا بشر و نبی نبودن آن حضرت را در پی خواهد داشت. متن مطلق و ثابت است و فهم متن نسبی و متغیر، بنابراین ادعای اینکه فهم پیامبر همان چیزی است که خدا قصد کرده است، ممکن نیست؛ زیرا در این صورت، مطلق نسبی و ثابت متغیر تصور می‌شود. (همان، ۱۲۶)

عبارت یاد شده هر چند از مخالفت ابوزید با قصدی‌گرایی حکایت دارد، اما می‌تواند نشانه‌ای بر مخالفت او با امکان فهم درست باشد؛ چه اینکه لازمه اعتقاد به نسبی بودن فهم و تغییر فهم، عدم امکان فهم درست از متن است. اعتقاد ابوزید به ناممکن بودن فهم صحیح به‌گونه‌ای است که ایشان نه تنها نبود فهم صحیح را اثبات می‌کند، بلکه در مواردی، نظریات مخالفان و مدعیان فهم صحیح متن را به نقد می‌گیرد. برای نمونه پس از بحث درباره هرمنوتیک شلایر ماخر و تأثیر او بر تحول علم هرمنوتیک، به مخالفت با مدعای او در امکان فهم صحیح می‌پردازد. ابوزید می‌گوید:

«با وجود اینکه نشستن مفسر در جایگاه و افق مؤلف ناممکن است، شلایر ماخر مدعی فهم صحیح می‌باشد.» (ابوزید، اشکالیات القرائه، ۲۳)

نتیجه‌گیری

ابوزید در فهم متون بشری و قرآن به‌صراحت از تعدد معنا یا وحدت معنا سخن نمی‌گوید، اما نظریات ایشان در فهم به‌گونه‌ای است که بیشترین انطباق را با مبانی





نظریه تعدد معنا دارد. از پیوند و ارتباط معنا با مفسر می‌گوید و پیش‌فهم‌ها و پیش‌فرض‌های تفسیری را باور داشته و از نقش آنها در فهم و تفسیر آیات دفاع می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مقصود از این عنوان این است که ادبیات باید خود را از قلمرو ذهنی افکار و احساسات شخصی مولف جدا سازد.
۲. نه تنها این گروه از مفسران که تفسیر را کشف می‌دانند، بلکه تمامی کسانی که تفسیر را کشف می‌دانند، در تفسیر آیات قرآن مراد خداوند را دنبال می‌کنند و درست به این جهت است که در جای جای تفاسیر ایشان از مراد و مقصود خداوند سخن گفته می‌شود.
۳. ابوزید بر این باور است که تمامی علوم مورد نیاز مفسر به منزله مداخلی است برای کسی که قصد تأویل آیات دارد که اگر کسی این علوم را نداشته باشد، در این صورت مجال پیدا می‌کند که بدون هیچ حد و ضابطه‌ای، ایدئولوژی خود را بر متن تحمیل کند. ابوزید اسم این کار را تلوین می‌گوید و معتقد است که این تلوین همان تأویل زشت و ناپسند و مذموم است که منظور ایشان، همان تأویل شیعی است. اما همین علمای قرآنی تأویلات برخی صوفیه را روا می‌دانند، به این اعتبار که تأویل ایشان اشارات و مواجید است! در صورتی که همین تفاوت نهادن میان این دو به جهت همان نگاه ایدئولوژیکی به متن است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





منابع و مآخذ:

۱. ابوزید، نصر حامد؛ نقد الخطاب الدینی، قاهر، مکتبه مدبولی، ۱۹۹۵م.
۲. _____؛ اشکالیات القرائه، بیروت، مرکز الثقافی العربی، ۱۹۹۹م.
۳. احمدی، بابک؛ ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵ش.
۴. _____؛ کتاب تردید، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
۵. _____؛ آفرینش و آزادی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷ش.
۶. اسپینوزا؛ رساله فی اللاهوت و السیاسة، ترجمه: حسن حنفی، بیروت، دار التنویر، ۲۰۰۵م.
۷. پالم، ریچارد؛ علم هرمنوتیک، ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷ش.
۸. نیچه، هایدگر و دیگران؛ هرمنوتیک مدرن، ترجمه: بابک احمدی و دیگران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷ش.
۹. واعظی، احمد؛ درآمدی بر هرمنوتیک، تهران، مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۱۰. هولاب رابرت، هابرماس؛ نقد در حوزه عمومی، ترجمه: حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳ش.
۱۱. هوی، دیوید کوزنز؛ حلقه انتقادی، ترجمه: مراد فرهادپور، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۸ش.

